



دلالت‌های امنیتی انسان‌شناسی آیت الله جوادی آملی نخف لکزایی*

چکیده

در تمام سال‌های پس از انقلاب اسلامی، اسلامی‌سازی علوم انسانی و از جمله علوم امنیتی، یکی از دغدغه‌ها بوده است. حکمت متعالیه از ظرفیت خوبی برای ورود به عرصه علوم انسانی و امنیتی برخوردار می‌باشد. علوم و مطالعات امنیتی در سال‌های اخیر در کشور ما از رونق خوبی بهره‌مند شده است، اما تلاش قابل توجهی برای تبیین مباحث امنیتی، با تکیه بر مبانی فلسفه اسلامی، به‌ویژه حکمت متعالیه، صورت نگرفته است. هدف مکتوب حاضر، ارائه دلالت‌ها و وجوه امنیتی انسان‌شناسی فقیه و حکیم متأله حکمت متعالیه، آیت الله جوادی آملی است. مدعای مقاله حاضر این است که براساس مبانی حکمت متعالیه و به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی، که در این مقاله محور بحث و بررسی است، باید از «علوم امنیتی» به جای «علم امنیت» سخن بگوییم. چون بر اساس هر مبنای انسان‌شناختی، علم امنیتی ویژه‌ای تولید می‌شود که می‌توان آنها در یک تقسیم‌بندی کلان، متعالی، متعارف و متدانی نامید.

کلیدواژه‌ها: الگوهای امنیتی، امنیت متعالی، امنیت متعارف، امنیت متدانی، امنیت اسلامی،

انسان‌شناسی امنیتی.

مقدمه

همانطور که از سوی مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله خامنه‌ای، گفته‌اند، نقص فلسفه اسلامی این نیست که ذهنی است، نقص فلسفه ما آن است که این ذهنیت، امتداد سیاسی و اجتماعی نیافته است. در مقابل، فلسفه‌های غربی برای همه مسایل زندگی مردم، کم و بیش تعیین تکلیف می‌کنند؛ یعنی سیستم اجتماعی ارائه می‌دهند و سیستم سیاسی راه می‌اندازند؛ اما فلسفه ما به کلی در حوزه ذهنیات باقی مانده و امتداد نیافته است. به نظر ایشان باید این امتداد را تأمین کرد (نرم افزار حدیث ولایت، ص ۲۲۰). حکمت متعالیه، آن‌گونه که آیت الله جوادی آملی ارائه داده است، از این امتداد سیاسی - اجتماعی برخوردار است. روشن است که مراتب این امتداد، تشکیکی است.

روش نگارنده در ارائه بحث انسان‌شناسی توصیفی و در تحلیل کاربردهای امنیتی انسان‌شناسی، استنباطی است. دلیل انتخاب روش استنباطی این است که آیت الله جوادی آملی به بررسی پیامدهای امنیتی الگوی انسان‌شناسی خود پرداخته است. بنابراین آنچه به عنوان کاربردها و پیامدهای امنیتی انسان‌شناسی ایشان مطرح می‌شود، استنباط نگارنده است. پیش از این کلیات مباحث امنیت از دیدگاه معظم له توسط نگارنده ارائه شده است (امنیت از دیدگاه آیت الله جوادی آملی، مجله اسراء، سال سوم، ۱۳۹۰). همچنین دلالت‌های امنیتی انسان‌شناسی صدرالمتالهین، علامه طباطبایی، شهید مطهری و امام خمینی به قلم نگارنده تحریر یافته است (کاربردهای امنیتی انسان‌شناسی حکمت متعالیه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳۸۹). در واقع، مقاله حاضر مکمل مباحث مذکور است.

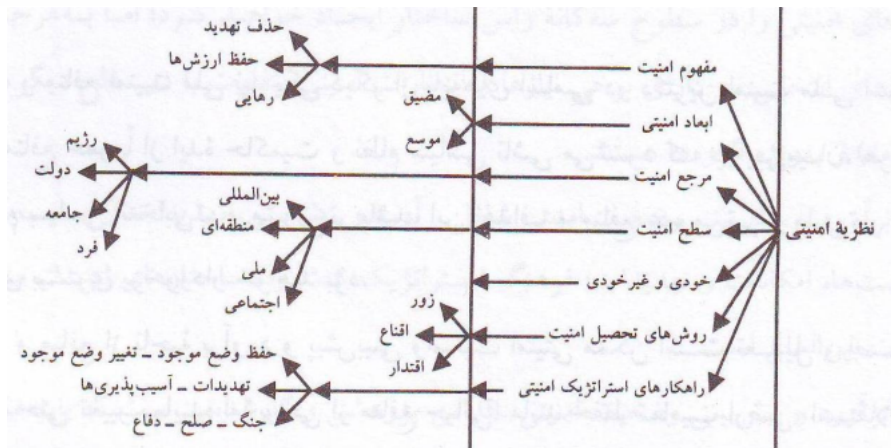
چارچوب نظری

هر مکتب امنیتی، به پرسش‌های فراوانی پاسخ می‌دهد. در این میان پرسش‌های ذیل، پرسش‌هایی است که هر مکتب امنیتی ناگزیر باید به آنها پاسخ دهد:

امنیت چیست؟ چگونه تولید می‌شود؟ چند نوع است؟ چه کسانی صلاحیت تولید یا حفظ آن را دارند؟ هدف از تولید امنیت چیست؟

در نمودار ذیل محورهایی که یک نظریه یا مکتب امنیتی پاسخ می‌دهد آمده است.

(نظریه‌های امنیت، تصویر شماره ۵)



مبانی فلسفی هر متفکر، هم در شیوه پاسخگویی و هم در نوع پاسخ اثرگذار است. یکی از مبانی بسیار تأثیرگذار در مکاتب امنیتی، انسان‌شناسی فلسفی هر مکتب است. برای نمونه، نگاه بدبینانه هابزی به انسان (فلسفه سیاست، ص ۴۵؛ لویاتان، ص ۱۵۹؛ بازخوانی لویاتان، فصلنامه راهبرد، سال ۱۳۸۲)، باعث پدید آمدن مکتب امنیتی متفاوتی با مکتب امنیتی کانتی شده است که نگاهی خوش بینانه به انسان داشت. (صلح پایدار؛ فلسفه سیاسی کانت)

مکتب امنیتی رئالیست‌ها - که به لحاظ انسان‌شناسی از هابز متأثر است - معتقد است که اصل در این جهان بر ناامنی است و دولت‌ها باید تلاش کنند تا ناامنی را مدیریت کنند. (مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی) این مکتب قدرت را تولیدکننده و نگهدارنده امنیت می‌داند. از نظر این مکتب، دولت مرجع اصلی امنیت است و براساس نظریه تنازع بقا، دولت‌های قوی‌تر از امنیت بیشتری برخوردارند. این در حالی است که مکتب امنیتی ایده‌آلیست‌ها، که به لحاظ انسان‌شناسی متأثر از کانت است و انسان را موجودی عاقل و نیکاندیش می‌داند، معتقد است که اصل در این جهان بر صلح و امنیت است و انسان‌ها همان‌طور که توانسته‌اند برده‌داری را ریشه‌کن کنند، می‌توانند جنگ و ناامنی را نیز از بین ببرند. از نظر این مکتب مرجع امنیت، فرد است. ناسیونالیزم، دولت‌های ملی و در طلب منافع ملی بودن را ریشه ناامنی و تشکیل دولت جهانی را راه حل اصلی تأمین امنیت می‌دانند. (همان)

مدعای مقاله حاضر این است که براساس مبانی حکمت متعالیه و به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی، که در این مقاله محور بحث و بررسی ما است، به جای گفت و گواز «علم

امنیت» باید از «علوم امنیتی» سخن گفت؛ زیرا بر اساس هر مبنای انسان‌شناختی، علم امنیتی متفاوتی تولید می‌شود. از آنجا که بحث چگونگی تولید امنیت، حفاظت از امنیت تولید شده، مرجع، موضوع، منابع، غایت، مؤلفه‌ها، کارگزاران امنیت و... در هر مبنای انسان‌شناختی به شکل ویژه‌ای پاسخ داده می‌شود، ضرورت دارد هر مکتب فکری از دو نظر به مباحث امنیتی بنگرد:

یک. تأمین امنیت برای جامعه و مواجهه با تهدیدات، براساس همین چارچوب.

دو. بررسی امنیت از منظر دیگران تا بدانند امنیت و تهدید در تعریف دیگران چه جایگاهی دارد. به عبارت دیگر هرچند در هر مکتب امنیتی، علم امنیتی خاصی با تمام ابعادش طراحی می‌شود، اما مطالعه و بررسی علوم امنیتی تولید شده به دست دیگران، که براساس مبانی خاص آنها تولید شده است، سطح آگاهی ما را از تهدیدات و نیز روش‌های امنیت‌سازی آنان آشکارتر می‌کند. در مباحث آینده نشان خواهیم داد که چگونه با تغییر قوه یا قوای مسلط بر انسان، پاسخ پرسش‌های امنیتی تغییر می‌کند.

چارچوب نظری به کار رفته در بحث حاضر، علل اربعه است که برگرفته از فلسفه اسلامی است. به نظر فلاسفه، هر امر حادثی، نیازمند چهار علت است: مادی، صوری، فاعلی و غایی. به یک معنا وقتی از فلسفه پدیده‌ای که نبوده و به وجود آمده است، سؤال می‌کنیم، در واقع از این چهار علت سوال کرده‌ایم. (فلسفه صدرا، ج ۲، ص ۱۵۴) از این منظر هرگاه از فلسفه امنیت پرس و جو کنیم، چهار پرسش زیر مد نظر است:

۱. علت مادی امنیت چیست؟

۲. علت صوری امنیت چیست؟

۳. علت فاعلی امنیت چیست؟

۴. علت غایی امنیت چیست؟

برای اینکه پرسش‌های فلسفی مذکور، به ادبیات رایج در متون امنیتی نزدیک شود، می‌توانیم این پرسش‌ها را به شکل زیر نیز مطرح کنیم: ۱. مبانی و منابع تولید امنیت چیست؟ ۲. انواع، سطوح و ابعاد امنیت چیست؟ ۳. چه افراد، کارگزاران، نهادها و سازمان‌هایی شایستگی تولید و حفاظت از امنیت را دارند؟ ۴. هدف از تولید امنیت چیست؟ مبانی فلسفی این چارچوب در مقاله دیگری توضیح داده شده است. («امنیت از دیدگاه آیت الله جوادی آملی»، مجله اسراء، سال سوم، ۱۳۹۰) با توجه به آنچه آمد، بحث انسان‌شناسی آیت الله جوادی آملی و تبیین دلالت‌های امنیتی آن مقدم می‌شود.

راه شناخت انسان از منظر آیت الله جوادی آملی

به نظر آیت الله جوادی آملی، بهترین راه شناخت انسان بهره‌گیری از قرآن است؛ زیرا معرفت قرآنی، بالاترین معارف است. از نظر معظم له در هستی‌شناسی الهی، موجودات چهار قسم‌اند:

ناقص‌هایی که با عوامل بیرونی کامل می‌شوند؛

ناقص‌هایی که در مسیر تکامل از خود مایه می‌گذارند؛

موجوداتی که کامل آفریده شده‌اند؛

موجودی که هر کمالی را به شکل نامحدود دارا است و کمبود موجودهای دیگر را هم تأمین می‌کند. اولی را ناقص می‌نامند؛ دومی را مکنتی یا مستکفی؛ سومی را تام و چهارمی را فوق‌التمام می‌نامند.

انسان، ناقص است و خالق انسان، یعنی خدای متعال «فوق‌التمام» است که اولاً همه کمالات را به شکل نامتناهی دارا است و ثانياً نیازهای همه و همه نیازها، از جمله نیازهای معرفتی انسان برای رسیدن به کمال را برطرف می‌کند. علاوه بر این به نظر ایشان مراتب چهارگانه مذکور در میان معرفت‌های داده شده و در اختیار انسان نیز وجود دارد که می‌توانیم معارف ناقص را به فوق‌التمام برگردانیم. (تفسیر انسان به انسان، ص ۲۹۳)

آنچه گفته شد، با لحاظ وجه امنیتی‌شان، در جدول زیر آمده است:

نوع موجود	نمونه	وجه امنیتی	انواع معرفت	نمونه معرفتی	وجه امنیتی
۱	موجود فوق‌التمام؛ موجودی که هر کمالی را به شکل نامحدود داراست و کمبود موجودهای دیگر را هم تأمین می‌کند.	فقط ذات اقدس اله	منبع اصلی امنیت بخش فوق التمام	اصل امتناع جمع دو تقیض و امتناع ارتفاع آنها	پایه معارف و علوم امنیتی

۲	موجود تام: موجوداتی که کامل آفریده شده‌اند	عقول مجرد	خودکفا در تأمین امنیت خود	معرفت تام	بدیهیاتی نظیر «اجتماع ضدین محال است»	معرفت امنیتی خودکفا
۳	موجود مکلفی یا مستکفی: موجوداتی ناقص که در مسیر تکامل از خود مایه می‌گذارند و به تعبیری خودکفایند	فرشتگان	خودسامان و خودبسند در تأمین امنیت خود	معرفت مکفی	مطلبی مجهول که با بررسی خودش یا تنبیه و تذکری نسبت به آن، دانسته می‌شود	معارف امنیتی که صدق و کذبشان در خودشان نهفته است
۴	موجود ناقص: برای رسیدن به بسیاری از کمالات نیازمند عوامل بیرونی می‌باشد.	انسان	نیازمند به خدا در تأمین امنیت خود= نفی اومانسیم	معرفت ناقص	مانند مطلب نظری مجهول که باید بدیهیات را به کمک آن آورد	علوم امنیتی نیازمند به معارف تمام و فوق التمام

جدول طبقه‌بندی هستی و معرفت

به نظر ایشان تکیه بر علوم بشری در این زمینه راه به جایی نمی‌برد؛ زیرا تأثیر تحول علوم متنوع در کیفیت تفسیر انسان، یکسان نیست و آنچه از افلاطون، ارسطو، توماس آکوئیناس، هابز، جان لاک، هیوم، ایمانوئل کانت، داروین، نیچه، زیگموند فروید، لودویک ویتگنشتاین و مانند آنان نقل شده است، نشان از تحول عمیق و متفاوت تفسیر انسان از یک سو، و تأثر آن از فراز و فرود علوم، صنایع و معارف بشری، از سوی دیگر است. بنابراین هدایت پروردگاری که انسان‌آفرین و جهان‌آفرین و پیوندساز عالم و آدم است، متقن‌ترین رهنمود تفسیر انسان است. (همان، ص ۵۰)

البته باید توجه داشته باشیم که همچنان شناخت کنه انسان، بلکه شناخت کنه هر چیزی ممتنع است، و این معرفت، مختص ذات اقدس الهی است. بنابراین تنها مقداری از شناخت که در محدوده امکان باشد، در صورتی که از راه درست حرکت کنیم، مقدر انسان است. (همان، ص ۶۲)

از این‌رو در قرآن کریم، از گروه‌هایی یاد شده است که در این وادی، حیران و ناتوانند؛

مانند فرشتگان، شیطان و غالب انسان‌ها. وقتی خداوند ملائکه را از آفرینش انسان آگاه کرد، پرسیدند: ﴿أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾؛ «در حالی که ما فرشتگان به تسبیح و تحمید و تقدیس تو مشغولیم، آیا موجودی را خلیفه قرار می‌دهی که در زمین فساد و خونریزی می‌کند؟» (سوره بقره، آیه ۳۰) خداوند با اشاره ایشان به گستره مطلق علم خویش، آنان را به جهلشان واقف ساخته، چنین پاسخ داد: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. (همان)

شیطان با شش هزار سال پیشینه عبادت، از شناخت انسان ناتوان ماند و خود را برتر از وی خواند و گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾. (سوره اعراف، آیه ۱۲) او با قیاسی ناروا، هزاران سال عبادت خود را باطل کرد.

همچنین قرآن کریم از «خودفراموش کرده‌ها» و «خاسران» بسیار سخن می‌گوید، تا به مشکل آنان در غفلت از خودشناسی اشاره کند. به هر روی ایشان تنها راه شناخت درست انسان را مراجعه به قرآن می‌داند.

انسان‌شناسی و علوم امنیتی

به نظر استاد جوادی آملی، انسان‌شناسی از جهات متعددی اهمیت دارد؛ از جمله اینکه انسان‌شناسی مقدمه خداشناسی، طریق تهذیب نفس و موجب رهایی از آفات خودفراموشی است. اما از منظر پژوهش حاضر، نقش‌آفرینی انسان‌شناسی در علوم، موجب اهمیت آن شده است. (ر.ک: تفسیر انسان به انسان، ص ۶۲) از این رو تفسیر انسان بر تأمین سعادت او مقدم است. برخی پیش از تفسیر محققانه از انسان، به فکر تغییر آن به منظور تأمین رفاه افتاده‌اند؛ چنان‌که پیش از تفسیر صحیح از جهان، در اندیشه تغییر و اصلاح آن بوده‌اند. راز تقدیم تفسیر بر تغییر، آن است که با تفسیر انسان یا جهان، معلوم می‌شود که آیا تغییرپذیر است یا نه و در صورت تغییرپذیری، راه آن چیست و به کدام قسمت می‌توان آن را تغییر داد و نیز تغییر آن به کدام سو صواب است. این امور و مانند آن، پیش از تفسیر صائب از انسان، ناصواب است؛ چنان‌که درباره جهان نیز همین‌گونه بوده است. (همان، ص ۵۰) تضارب آرا درباره تفسیر انسان، بیش از امور دیگر است؛ زیرا اثر مثبت یا منفی هرگونه تحوّل که در علم، صنعت، معرفت‌شناسی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد و مانند آن پدید می‌آید، سریعاً به تفسیر انسان منتقل می‌شود؛ زیرا یا موضوع اصلی آنها انسان است، مانند

علوم انسانی، یا کاربرد آنها درباره انسان است، نظیر علوم تجربی. (انتظار بشر از دین، ص ۲۹)
نقش آفرینی انسان‌شناسی در علوم، از جمله در علوم امنیتی، از چند جهت قابل بررسی است:

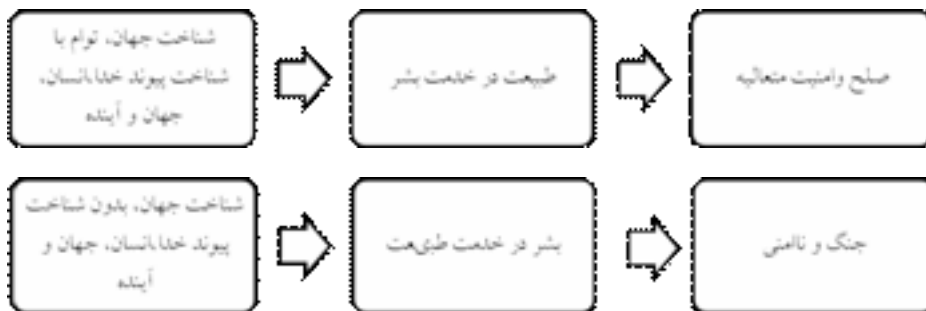
۱. موضوع علوم انسانی: علوم دو بخش است: علوم انسانی و غیر آن (علوم تجربی و ریاضی). موضوع اصلی قسم نخست، انسان است و تأمین آن (انسان) به عنوان اصل موضوعی برای همه علوم انسانی با همه شعب گسترده آن برعهده علم انسان‌شناسی است. به نظر ایشان حقیقت انسان روح او است. از این‌رو بدون شناخت روح، شناسایی انسان ناممکن است. روح نیز مجرد است و مجرد، قسمی از هستی است. لذا روح بشر بدون هستی‌شناسی و معرفت به انقسام آن به دو قسم مجرد و مادی و شناخت معنای وجود مجرد، هرگز شناخته نمی‌شود؛ زیرا در بحث هستی‌شناسی، این دو نوع وجود و احکام و لوازم هرکدام شناخته می‌شود. هستی‌شناسی، وابسته به جهان‌بینی الهی است. چون در جهان‌بینی الهی دانسته می‌شود که در نظام هستی، خدا موجود واجب است و سایر موجودها فیض نشئت گرفته از اوی‌اند. پس مسیر شناخت انسان، از جهان‌بینی الهی به هستی‌شناسی و از آن به انسان‌شناسی است و این شناخت، اصلی موضوعی و پیش‌فرض همه علوم انسانی است. (همان، ص ۷۳)



۲. غایات همه علوم: هدف کانونی علوم انسانی، رشد انسان است. هرچند انسان مستقیماً در موضوع، محمول یا مورد مسائل و قضایای علوم تجربی حضور ندارد، اما کارآیی و کارآمدی این علوم نیز در حوزه انسانی است. از این‌رو به انسان‌شناسی متکی است؛ زیرا شناسنده و به کارگیرنده آنها انسان و مورد بهره‌وری آنها قلمرو انسانیت است. (همان، ص ۷۴)

از این رو است که به نظر علامه جوادی آملی، انسان‌شناسی تأثیر مستقیم بر امنیت انسان و جامعه انسانی می‌گذارد؛ زیرا اگر انسان، جهان را بشناسد، ولی خویشتن خود و پیوندش با جهان، آینده و خدا را نشناسد، به جای اینکه جهان را در خدمت بشر گیرد، بشر را به استخدام طبیعت دنیایی درمی‌آورد؛ چنان‌که متأسفانه جنگ جهانی اول و دوم و

جنگ‌های ویرانگر منطقه‌ای و محلی، نشان می‌دهند که بشر عادی بر اثر شناختن حقیقت انسانیت، جز از آثار تخریبی دانش تجربی و ریاضی بهره‌ای نمی‌برد، پس برای جامعه بشری، هیچ امری ضروری‌تر از شناخت حقیقت انسان نیست. (همان، ص ۷۵)

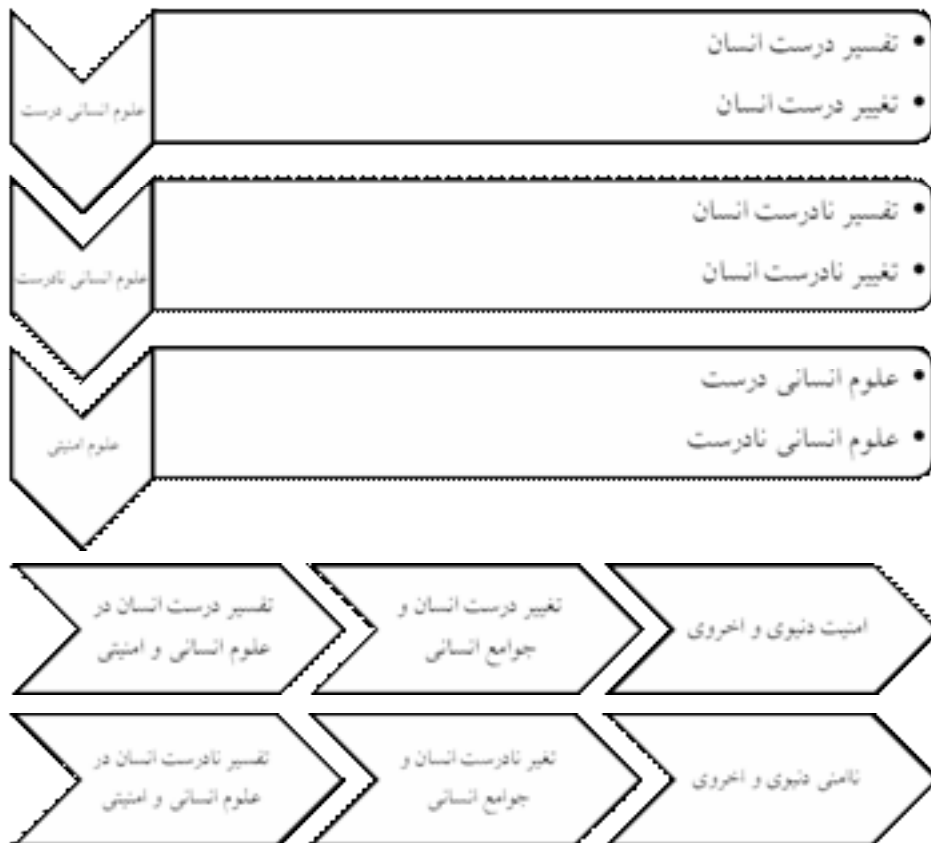


حقیقت انسان از دیدگاه قرآن

خداوند در قرآن، انسان را سراسر فقر و نیاز معرفی کرده، او را عین ربط و فقر وجودی می‌داند؛ یعنی تمام هستی او به حق وابسته است: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾. (سوره فاطر، آیه ۱۵) وقتی انسان خود را فقیر و عین ربط یافت، خدای خود را که عین غنا و بی‌نیازی است، خواهد شناخت: «من عرف نفسه فقد عرف ربه.» (بحار الأنوار، ج ۲، ح ۲۲، ص ۳۲) همچنین خداوند، انسان را خلیفه خود می‌خواند. انسان برای شناخت چگونگی خلافت خود از خدا، باید خدا را بشناسد؛ زیرا شناخت خلیفه بدون معرفت مستخلف عنه ممکن نیست؛ زیرا وی جانشین خدا است و تا معرفت خداوند حاصل نشود، چگونگی خلافت از او معلوم نخواهد شد. (انتظار بشر از دین، ص ۳۱)

قرآن کریم، کتاب وجودی انسان را در دو مقام تدوین کرده است: در مقام اول، از هویت انسان سخن می‌گوید و او را بر خلاف تعریف رایج که وی را حیوان ناطق می‌دانند، «حی متألّه»، یعنی موجود زنده‌ای دانسته است که حیات او در تأله او است و تأله، همان ذوب شدن در ظهور الهیت است. این هویت انسان، قابل تبدیل نیست؛ زیرا او در «احسن تقویم» و زیباترین صورت، آفریده شده است؛ نه خداوند او را تغییر می‌دهد؛ زیرا او را به بهترین وضع آفرید و نه غیر خداوند او را دگرگون می‌کند؛ زیرا قدرت تغییر او را ندارد: ﴿لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ﴾. (سوره روم، آیه ۳۰) انسان قرآنی می‌داند که از کجا آمده است و به کجا می‌رود و در محدوده دنیا چه باید بکند.

در مقام دوم، قرآن چگونگی باروری و شکوفایی گوهر ملکوتی انسان را که حیات و تأله است و نیز راه رسیدن وی به کمالات وجودی را بیان می‌کند و در زمینه اسباب سهولت و صعوبت پیمودن راه و ویژگی‌های راهنما و راهزن راه، سخن می‌گوید. قرآن، انسان را موجودی برخوردار از فطرت توحیدی و امانت‌دار الهی و دارای عقل و درک دانسته است که باید گوهر وجودی خود را شکوفا کند و سعادت او در شکوفایی گوهر وجودی او است و این گوهر وجودی با ارائه برنامه از طریق انسان‌شناس واقعی، یعنی خداوند شکوفا می‌شود و این برنامه، همان دین الهی است که با تحت پوشش قرار دادن ابعاد وجودی انسان و چگونگی ارتباطات او تحقق می‌یابد. (انتظار بشر از دین، ص ۲۹)



قرآن، هم کتاب تفسیر انسان است و هم کتاب تغییر انسان؛ زیرا حقیقت انسان در قرآن بیان شده است. قرآن پس از تفسیر انسان برای انسان، از انسان می‌خواهد که حی متألّه

باشد. (همان، ص ۱۵۰) چرا که در غیر این صورت مرده‌ای بیش نخواهد بود. قرآن کریم مشرک و کافر را انسان واقعی نمی‌داند. غیر از حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح که در تحدید انسان به «حیوان ناطق» آمده است، فصل الفصول دیگری هم لازم است، تا کسی در فرهنگ قرآن «انسان» به شمار آید و طبق قرآن، حدّ نهایی انسان که فصل اخیر او است، «تأله» است.

«جنس» انسان بر اساس این تعریف «حی» است که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح، دارای نطق است و می‌توان گفت که معادل «حیوان ناطق» است و فصل این تعریف که فصل اخیر حدّ انسان است، «تأله» است؛ یعنی خدا خواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او، پس قرآن کریم نطق را فصل اخیر انسان نمی‌داند. نطق لازم است، ولی کافی نیست؛ زیرا اگر کسی اهل ابتکار، صنعت و سیاست باشد، ولی همه اینها را در اختیار هوای نفس بگذارد، از نظر قرآن «انعام»، «بهیمه» و «شیطان» است. بنابراین آنچه در اصطلاح توده مردم، انسان است، یعنی حیوان ناطق، در ردیف جنس او است و تأله او در حقیقت، فصل الفصول وی است. (همان، ص ۱۵۱) زیرا حیات انسان واقعی در تأله او ذوب شده است. اگر کسی دستور خداوند را درباره نبوت پیامبری نپذیرد، تأله او آسیب می‌بیند؛ در نتیجه حیات وی نیز مخدوش می‌شود. آری، آنچه به اصل تأله مربوط است، مانند ﴿قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَتَّخِذُ وِلِيًّا فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وِ الْاَرْضِ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۴) و یا ﴿وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ (سوره هود، آیه ۱۲۳)، درباره آسیب‌پذیری اصل حیات هم مطرح است.

از قرآن کریم چنین استنباط می‌شود که خداوند انسان‌آفرین، آدمی را فطرتاً «حی متأله» آفریده است. از منظر قرآن، انسان حقیقی کسی است که در محدوده حیات حیوانی و طبیعی نیست؛ حتی انسانیت خویش را تنها به نطق یا تفکر محدود نکند، بلکه باید حیات الهی و جاودانی و تأله و خداخواهی فطری خویش را به فعلیت برساند و همچنان در سیر بی‌انتهای تأله گام بردارد و مراحل کمال را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسناى الهی و تخلّق به اخلاق الله بییماید.

در نگاه فطری و باطنی، همه انسان‌ها «حی متأله» هستند؛ یعنی حیات الهی و تأله ملکوتی در فطرت همه انسان‌ها نهادینه است؛ ولی با نظر به مسیر شکوفایی و تکاملی فطرت، بسیاری حیات متألّهانه فطری خویش را در زیر خاک‌های تیره و ظلمانی جهل و عصیان مدفون و تأله خدادادی خویش را در قالب نامقدس بردگی خویشتن و سرسپردگی به

امیال اغیار، طواغیت، اصنام و شیاطین، زنده به گور کرده‌اند. (همان، ص ۱۵۲) قرآن اینان را «حی» نمی‌داند، بلکه خارج از جرگه حیات قلمداد می‌کند. آیات فراوانی از قرآن کریم این حقیقت را به شکل‌های مختلف و روشن، بیان کرده است. قرآن مرده پنداشتن شهدا را نفی می‌کند، بلکه آنان را زندگانی می‌داند که نزد پروردگارشان روزی می‌خورند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾. (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹)، (همان، ص ۱۵۳) مرگ حقیقی کافران از تقابل «حی» و «کافر» در آیه ﴿لِيُذَكَّرَ مَنْ كَانَ حَيًّا بِحَقِّ الْقَوْلِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (سوره یس، آیه ۷۰) و نیز از تمثیلاتی مانند ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمُتُ وَلَا التُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ * وَايَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ * مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ (سوره فاطر، آیات ۱۹ - ۲۲) برداشت می‌شود. (همان، ص ۱۵۴)

با توجه به آنچه آمد، آیت الله جوادی آملی معتقد است که انسان‌ها نیز همچون آیات قرآن، محکم و متشابه دارند:

«انسان‌ها در نخستین تقسیم، یا مرده‌اند یا زنده. کفرپیشه‌گان، فطرت انسانی خویش را زیر لایه‌های متراکم و کدر جهل و خرافات مدفون کرده‌اند و مردگانی بیش نیستند. برخی از اینان مانند جسمی یخزده ساکت، بی‌حرکت و بی‌تأثیرند و ذلت و خواری را به جان خریدارند و می‌خواهند جان مرده‌شان را در امان نگه‌دارند که کافران ذمی نام دارند و بعضی نیز اجساد بدبویی هستند که دنیایی را به تعفن می‌کشند که کافران حربی نام دارند. اینان جنگ با اسلام را پیشه خود ساخته‌اند. آنان که از ظلمات مرگبار کفر رهیده‌اند، زنده‌اند. برخی از همین زندگان، به خواب فرورفته و از دین و ایمان و انسانیت خود در غفلت‌اند و بعضی بیدار و متوجه. و این انسان‌های بیدار و هشیار نیز یا بیمارند یا سالم و این بیماران روحی، مرضشان یا سطحی است یا مزمن. انسان‌های زنده و بیدار و سالم نیز یا ناقص‌اند یا کامل و در میان انسان‌های کامل نیز برخی کامل‌تر و در بین ایشان بعضی کامل‌ترین هستند. همه اقسام یاد شده، متشابهند جز دو قسم آخر؛ یعنی انسان‌های کامل و اکمل که محکمت جامعۀ انسانی به شمار می‌آیند و انبیا و اولیا، «محکم بالاصاله» و علمای عامل، «محکم بالمحکم» هستند. گروه نخست، اکمل و دستۀ دوم کامل‌اند. انسان‌های کامل باید همیشه خود را به اکمل عرضه کنند و خویش را با میزان محکمت اصیل بسنجند، تا بتوانند مرجع و مقتدای متشابهات باشند. انسان‌های متشابه نیز باید به محکمت رجوع و از آنان تقلید کنند و راه انسانیت را پا به پای آنان پیمایند. (همان، ص ۲۵۸)

انواع انسان	زننده = غیر کافران	بیدار، سالم	اکمل: محکم	محکم	وجوه امنیتی
			بالاصاله: انبیا و اولیا		
انواع انسان	زننده = غیر کافران	بیدار، سالم	کامل: محکم	محکم	وجوه امنیتی
			بالمحکم: علمای عامل		
			ناقص		
			بیمار		
			روحی		
			در خواب غفلت		
مرده = کافر	ذمی	مردم	مردم	مردم	وجوه امنیتی
	حربی				

جدول انواع انسان و ابعاد امنیتی آن

مراتب چهارگانه وجود انسان

بر پایه قرآن کریم انسان چندین لایه دارد. همان‌گونه که جهان هستی، از ملک تا ملکوت دارای عوالم چهارگانه ماده، مثال، عقل و اله است، وجود انسان نیز دارای مراتب چهارگانه مادی، مثالی، عقلی و الهی است. (همان، ص ۱۶۶)

وجود مادی: همان وجودی است که گیاهان هم دارند: انسان نیز مانند آنها در این

مرتبۀ از هستی‌اش، تغذیه، تنمیه و تولید دارد.

وجود مثالی: همان وجودی است که حیوانات هم دارند و انسان نیز مانند آنان در این

مرتبۀ از وجود خود گرفتار شهوت و غضب است: ﴿تَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾. (سوره فرقان، آیه ۷) برخی تنها به فکر خود مادی و مثالی (گیاهی و حیوانی) خویشتن، یعنی خوردن و خوابیدن و لذت بردن‌اند: ﴿لَئِنَّمَا لَمَّا كَانَتْ أَجْزَاءُ غَدَقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ﴾. (سوره آل عمران، آیه ۱۵۴)

وجود عقلی: قرآن درباره مادی‌گرایان می‌فرماید که خودشان را فراموش کرده‌اند: ﴿وَلَا

تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ﴾. (سوره حشر، آیه ۱۹) اینها خود مادی (حیوانی) را فراموش نکرده‌اند، بلکه خود انسانی خویش را از یاد برده‌اند و وظایف و انسانیت خویش را به

فراموشی سپرده‌اند. (همان، ص ۱۶۷) به نظر ایشان این مرتبه از «خود»، ناظر به وجود عقلی انسان است که صاحب ادراک و رأی است و انسان با این مرتبه از هستی خود، با معارف الهی مرتبط می‌شود و برای خود تصمیم عاقلانه می‌گیرد.

وجود الهی: بالاتر از مرتبه عقلی، همان وجود الهی انسان یا خود نهانی و نهایی او است که با توجه به تحلیل معنای ظلم، دانسته می‌شود او دیگر در اختیار ما نیست؛ بلکه امانتی ویژه در دست ما است. آیه **﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾** (سوره بقره، آیه ۵۷) درباره روح الهی‌ای است که بالاترین مرتبه وجود انسانی است. (همان)

تحلیل معنای ظلم: هر گاه دو چیز یا دو کس با محدوده و مرز مشخص باشد، تجاوز و تعدی هر یک از آن دو به محدوده دیگری، ظلم است، بنابراین تا سه عنصر ظالم و مظلوم و ظلم نباشد، چنین معنایی تحقق نمی‌پذیرد.

آیات فراوانی با مضمون مشترک **﴿كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾**، نشان می‌دهند که در وجود انسان منطقه‌ای است که در اختیار او نیست و تعدی به آن، ظلم است. اگر در همه مراتب وجود انسان، خود او و ملک او باشد، ظلمی پدید نمی‌آید؛ چون چیز دیگری نیست که به آن تعدی شود. به نظر استاد جوادی آملی این تعبیرات قرآنی، مجاز نیست؛ زیرا مجاز قرینه می‌خواهد. پس آنچه در درون نهایی انسان است، امانت است. (ر.ک: همان، ص ۱۶۸)

ردیف	لایه های وجودی انسان	وجوه امنیتی
۱	الهی: روح الهی: بالاتر از مرتبه عقلی و همان وجود الهی انسان یا خود نهانی و نهایی اوست که امانتی ویژه در دست ماست.	امن و امان / لقای الهی / امنیت متعالیه
۲	عقلی: وجود انسانی: قرآن درباره مادی‌گرایان می‌فرماید که خودشان را فراموش کرده‌اند. اینها خود حیوانی‌شان را فراموش نکرده‌اند، بلکه خود انسانی‌شان را فراموش کرده‌اند.	حرکت به سوی امنیت متعالیه
۳	مثالی: وجود حیوانی: همان وجودی است که حیوانات هم دارند.	امنیت تنازعی / متدانیه / متعارف
۴	مادی: وجود نباتی: همان وجودی است که گیاهان هم دارند.	امنیت در حوزه نااندیشیده‌ها است

جدول لایه های وجودی انسان و ابعاد امنیتی آن

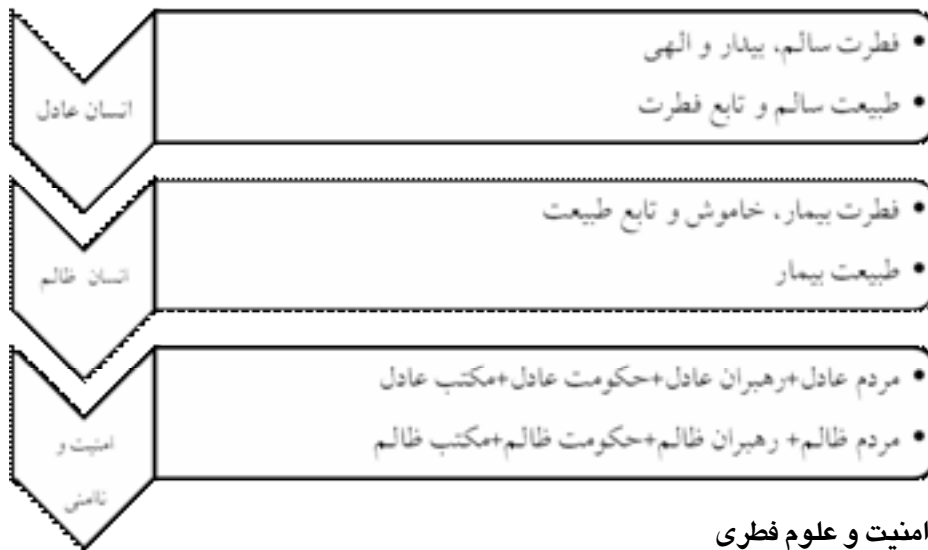
فطرت و طبیعت

چنانکه گفته شد، وجود انسان همانند عوالم هستی، دارای مراتب چهارگانه است که از بدن مادی تا روح الهی او امتداد دارد. انسان، اجمالاً همه عالم است؛ به گونه‌ای که اگر او را شرح دهیم، هم ملکوت مجرد و هم ملک مادی را دارا است. ملکوت وجود انسان، روح الهی و فطرت خداخواهی او است و ملک وجود او همان طبیعت و بدن خاکی. حیات و انسانیت انسان و اصالت وجودی‌اش وابسته به روح است؛ نه جسم. زیرا از نظر بدنی، بسیاری از مخلوقات با انسان مشترک و حتی در مرتبه بدن، زیباتر از او است، ولی محروم از شرافت و کرامت وجودی انسان. (همان، ص ۱۶۹) فطرت و طبیعت، هر دو از قوای روحی انسان است؛ با این تفاوت که فطرت، مقام روح بلند انسانی است که بسی برتر از مرتبه طبیعت است، و طبیعت، نیروهای تدبیری روح انسان است که عهده‌دار امور طبیعی بدن مادی او است؛ نه صرف جرم بدنی و جسم مادی که پس از مرگ هم نمی‌ماند.

روح انسان با قدرت‌گزینشی که خداوند به او داده است، می‌تواند هر یک از فطرت یا طبیعت را در ابعاد مختلف وجود خود (یعنی علم، اراده و عمل) حاکم کند که مسلماً حاکمیت فطرت به دلیل همسویی و همنوایی با روح الهی و ودیعه ملکوتی انسان، شاکله او را الهی می‌کند و طبیعت، چون با بدن مادی و عالم خاکی پیوند دارد، در صورت حاکمیت بر انسان، او را معکوس، به سمت عالم ماده و طبیعت قرار می‌دهد. (همان، ص ۱۷۰) گفتنی است انسان، چه در حکومت قسط و عدل فطرت و چه در حکومت ظلم و جور طبیعت، مانند ظرف تهی نیست که هر چیزی را در خود جای دهد؛ عسل باشد یا سم؛ بلکه همانند دستگاه گوارش و معده و روده است که در برابر غذای مسموم واکنش نشان می‌دهند و آن را برمی‌گردانند. فطرت انسان نیز اوصاف کمال، تمام، سالم و حسن (مانند صدق، امانت و احسان) را می‌پذیرد؛ ولی اوصاف نقص و عیب و قبیح (مانند دروغ و انواع خلاف و ظلم) را بر نمی‌تابد؛ مثلاً اگر کودکی بخواهد دروغ بگوید، صورتش سرخ می‌شود و زبانش می‌گیرد.

همان‌گونه که دستگاه طبیعت نسبت به اشیای مضر بی‌تفاوت نیست، ولی بر اثر بدآموزی معتاد می‌شود، فطرت نیز بر اثر اعتیاد و تلقین و تعلیم باطل، زیبا را زشت و زشت را زیبا می‌پندارد: ﴿هُوَ يَجْعَلُ لَكُمْ سُبُوْنَ اَنْهَمُ يَحْسَبُوْنَ صُنْعًا﴾. (سوره کهف، آیه ۱۰۴) چراغ فطرت

هرگز خاموش نمی‌شود. می‌توان آن را به زنجیر کشید و در برابر ظلم و فساد ساکت کرد؛ اما نمی‌توان ویژگی فطرت را به کلی از بین برد: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾. (سوره روم، آیه ۳۰) (همان، ص ۱۷۱)



امنیت و علوم فطری

قرآن انسان را موجود آگاه بالفعل می‌داند؛ نه موجود آگاه بالقوه. او هنگام تولد از علوم حصولی بهره‌ای ندارد؛ ولی از علوم حضوری و شهودی برخوردار است؛ زیرا انسان روحی مجرد دارد که نزد خود او حاضر است و هرگز از وی غیبت ندارد. پس همواره خود را می‌بیند و هم اصول و اساس چیزی را که سعادت و شقاوت او را می‌سازد، بالذات ادراک می‌کند. علمی که با انسان زاده می‌شود و همیشه همراه او است علم خداشناسی، آشنایی با اسمای حسناى الهی، خطوط کلی وحی و نبوت و راه‌های اصلی رسالت، شریعت و... است که از نظر قرآن، همگی علومى فطرى است. (همان، ص ۱۷۱)

خدای سبحان، ارواح بشر را با فطرت توحیدی آفریده و آن را تبدیل‌ناپذیر خوانده است؛ ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (سوره روم، آیه ۳۰) و با اشاره به آفرینش روح انسان و اینکه خلقتش مستوی، معقول و بدون نقص و عیب است: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ (سوره شمس، آیه ۷) در بیان استوای خلقت جان آدمی فرموده است: ﴿وَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. (همان، آیه ۸) در واقع، تسویه جان آدمی از رهگذر همین الهام است؛ به گونه‌ای که اگر انسان فجور و تقوای خود را نداند، نفسش موجودی ناقص الخلقه است؛ یعنی اعتدال

خلقت انسان به آگاهی او از مایهٔ سعادت و شقاوت خویش است و الهام درست و نادرست به وی سبب تسویه و تعدیل آفرینش او می‌شود. (تفسیر انسان به انسان، ص ۱۷۲) پس خدا نفس انسان را آگاه به حسن و قبح فطری آفرید؛ به گونه‌ای که از هنگام ولادت، از صلاح و فلاح فطری خود با علم حضوری آگاه است و می‌داند که چه می‌خواهد و به کدام سمت باید برود. (همان، ص ۱۷۳) از این مطلب نتیجه می‌گیریم که خطوط کلی سعادت و از جمله امنیت و شقاوت و از جمله ناامنی در فطرت انسان به ودیعه نهاده شده است؛ چنانکه خطوط کلی دین نیز در درون فطرت انسان نهادینه است.

روشن است که بخش‌هایی از امنیت، اکتسابی است. چنان که در قرآن کریم نیز دو دسته آیات دربارهٔ علم و جهل انسان وجود دارد: برخی آفرینش بشر را همراه سرمایه‌های علمی می‌داند و بعضی بشر را هنگام آفریده شدن جاهل می‌داند که به تدریج از جهل به سوی علم می‌رود. مضمون دسته نخست، ناظر به علوم و معارف الهی و اصول ارزشی نظیر خداشناسی، معادشناسی، شناخت فضایل و... است. دسته دوم دربارهٔ دانش‌هایی چون علوم تجربی و ریاضی است که محصول کاوش‌های بشری و مهمان روح آدمی است. قرآن کریم علوم ذاتی، فطری و حضوری را میزبان و صاحب اصلی جان انسان می‌داند و علوم کسبی و حصولی را که از عوارض بشری است و سابقه و لاحق‌ه عدم دارد، مهمان نفس او می‌شمارد؛ مگر آنکه علوم کسبی در روند ادراک به امامت عقل نظری که از قوای فطری بینش انسان است، ادراک شود، که در این صورت، هماهنگ با علوم فطری و به تبع آن، ثابت و جاودان خواهد شد. (همان، ص ۱۷۶)

خداوند گرایش به حق، حقیقت، کمال و توحید و نیز گریز از باطل، نقص، عیب، شرک و... را در فطرت انسان نهادینه کرده است؛ یعنی همان‌گونه که بینش توحیدی، فطری انسان است، گرایش به توحید و گریز از شرک نیز فطری او است و چنانکه بینش‌های شهودی فطری در انسان فعلیت دارد، تمایل به حق و تنفر از باطل هم در او چنین است. (همان، ص ۱۸۱)

طبیعت انسان

مشابه آنچه در فطرت بود، در سطح طبیعت انسان نیز جذب و دفع و تمایل و تنفر هست؛ اما این سطح از هستی انسان هم‌ردیف حیات حیوانات است. بنابراین تمایلات و تنفّرات آن

نیز با بسیاری از حیوانات مشترک است. لذت‌طلبی، تنوع و مقام‌خواهی، از شاخه‌های شهوت و شهرت‌جویی است و تنفر از مزاحم و خوی خشونت و... نیز از شعوب غضب است. جذب و دفع طبیعت برای حیات انسان لازم است و نباید تعطیل شود؛ اما باید به دست فطرت تعدیل شود تا حیات الهی انسان را به مخاطره نیندازد. زیرا درجه وجودی فطرت انسانی بر طبیعت او مقدم است و انسان باید فطرت خویش را امام و طبیعت خود را مأموم او قرار دهد. تقدم فطرت بر طبیعت را می‌توان به صورت حیات‌یابی طبیعت از فطرت و حیات‌بخشی فطرت به طبیعت یاد کرد؛ زیرا بدن با روح زنده است و فطرت نحوه هستی آن است؛ نه به عکس. (همان، ص ۱۸۸) فطرت ظاهر هرگز قربانی طبیعت آلوده نخواهد شد و روح ملکوتی را فدای تن ملکی و متعفن نمی‌کند.

ساختارهای وجودی انسان

برای اینکه بتوان طبیعت نازل انسان را پیرو فطرت عالی او قرار داد و از کیفیت این کار آگاه شد، نخست باید سازمان وجودی انسان را که چند ساختار دارد، شناسایی کرد و در هر یک از ساختارهای وجود، قوای طبیعی و فطری او را شناخت، تا چگونگی اقتدای طبیعت به فطرت روشن شود. از سوی دیگر، انسان‌شناسی کامل، زمانی شکل می‌گیرد که انسان با تمام ساختارهای وجودی‌اش شناخته شود، وگرنه انسان‌شناسی ناقص و ناتمام و آثار و برکات آن نیز کمتر است. باید همه فضای وجود انسان را روشن کرد؛ زیرا روشن کردن گوشه‌هایی از فضای وجود انسان، گرچه مفید است، کافی نیست. درست مانند سالن یا شبستانی که اگر فقط گوشه‌ای از آن روشن باشد، شناخت و بصیرت کاملی به همه آن به دست نمی‌آید. (همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۰) انسان ساختارها و شئون متعددی در جان خویش دارد و موجودی تک‌بعدی نیست. انسان تنها اندیشه نیست و شئون دیگری، مانند انگیزه، عزم و اراده و تأثر نیز دارد که نباید از نظر دور داشت.

ساختارهای وجود انسان عبارت است از:

۱. «حیات»: انسان «حی متألّه» است و «تألّه» بالاترین مرتبه حیات ممکنات است که خود آن نیز دارای مراتبی است. بنابراین «حیات» اساسی‌ترین عنصر وجود انسان است. حیاتی که در انسان و حیوان هست، مبدأ علم و قدرت است. (همان، ص ۱۹۱)
۲. «علم»: مفهوم «علم» روشن است و در واجب و ممکن به یک معنا است؛ ولی از



لحاظ مصادیق، متعدد و دارای مراتب گونه‌گون است. عالی‌ترین مرتبه آن برای خدا است و موجودات دیگر بالتبع یا بالعرض، بهره‌ای از آن دارند و به تعبیر صحیح‌تر، علم سایر موجودات تنها مظهر علم خدا است و ممکنات از علم خدا بهره‌مندند.

۳. «قدرت»: «قدرت»، یعنی برانگیختگی فعل از عزم موجودی. «مشیت» در تعریف و تفسیر قدرت ملحوظ است و می‌توان گفت که مقدمه قدرت است. بنابراین وصفی که در رتبه، بین علم و قدرت قرار دارد، «مشیت» است و سه وصف ذاتی «علم»، «مشیت» و «قدرت» از شئون حیات است و «حیات» نیز مبدأ این اوصاف است که هماهنگی آنها را به عهده دارد. (همان، ص ۱۹۲)

یکی از اصلی‌ترین ساختارهای وجودی انسان، ساختار اراده و میل او است. در این ساختار وجود انسان، سخن از قوای جذب و دفع، تمایل و تنفر درباره حق و باطل، صدق و کذب، زیبا و زشت و... است؛ مثلاً روح انسان به توحید تمایل دارد و از شرک متنفر است. از سوی دیگر، قوای انسانی مربوط به این ساختار (اعم از فطری و طبیعی) برخی نقش جذب و برخی نقش دفع را ایفا می‌کند. بنابراین در مباحث مربوط به این ساختار به موازات بررسی قوای جذب، قوای دفع نیز مطرح می‌شود. (همان ص ۱۹۶ - ۱۹۷) جذب و دفع در نوع موجودات هست؛ اما هر چه موجود کامل‌تر باشد، جذب و دفع در آن رقیق‌تر می‌شود و قالب لطیف‌تری می‌گیرد. در حیوانات فقط به صورت شهوت و غضب ظهور می‌کند و در انسان‌ها افزون بر آن، به عنوان ارادت و کراهت یا محبت و عداوت بروز می‌یابد و همان جاذبه هرگاه تحت تربیت عقل و وحی رقیق شود، «تولّی» می‌خوانند و همان دافعه را وقتی تحت تدبیر عقل و وحی قرار می‌گیرد، «تبری» می‌نامند که جزو متن دین و از ارکان عبادی است. مؤمن خاص، تولای مخصوصی نسبت به «الله» دارد؛ یعنی در تولّی به حق و تبری از باطل، دقیق است و در ارادت و کراهت محقق و نیز در محبت و عداوت، هشیار است. (همان، ص ۱۹۸)

انسان، همان‌گونه که در ساختار بینش‌ها و تمایلات، مانند ظرف تهی نیست و علم و گرایشی دارد، در ساختار توانایی و قدرت نیز مانند لوح نانوخته نیست و ذات پاک باری، توانایی‌هایی در وجود او به ودیعه نهاده است که می‌تواند به دست اراده او شکوفا شود و فعلیت یابد. توانایی‌های انسان در دو منطقه وجودی فطرت و طبیعت ظهور می‌کند. عقل

عملی در بُعد فطری توانایی‌های انسان است و قوای عامله طبیعت نیز در جنبه طبیعی، مجری دستوره‌های عقل عملی است. بدیهی است که عقل عملی بر پایه محکومات بینشی و تمایلات فطری، و قوای عامله طبیعت بر اساس تشابهات بینشی و تمایلات طبیعی تصمیم می‌گیرد. بنابراین عقل عملی اصل است و قوای عامله طبیعت، فروعی است که باید تابع آن اصل باشد. رهبری اعمال ارادی انسان (جوانحی و جوارحی) را عقل عملی برعهده دارد. (همان، ص ۱۹۹) عقل عملی در عرصه‌های مختلف عملی مانند تهذیب نفس، تدبیر منزل، سیاست ملدن و مانند آن حکم می‌کند.

نمونه‌هایی از توانایی‌های انسان که در پرتو عقل عملی بروز می‌یابد، عبارت است از توانایی در تصمیم‌گیری علمی و نفی شک و تحصیل جزم علمی، توانایی در تصمیم‌گیری عملی به معنای نفی مزاحم و تحصیل عزم، توانایی قاطعیت در اجرا، توانایی در تعیین هدف اصلی و فرعی و همچنین اقسام هدف (بلندمدت، میانمدت و کوتاهمدت)، صبر در برابر فشارهای روحی و روانی و موانع خارجی برای جلوگیری از ضربه خوردن، توانایی ارتباط و تعامل با دیگران و حفظ آن، توانایی در ابراز توانایی‌های علمی، بدین معنا که هرگز مقهور آرای علمی دیگران نباشد، توانایی در ابراز توانایی‌های عملی، بدین معنا که از نظر روانی، وابسته به دیگران نباشد و از نظر عینی، قدرت انجام کار داشته باشد.

گفتنی است که عقل عملی، مسئول نهایی عزم، اراده، نیت و مانند آن است و نیروهای عملی دیگر که تابع اویند و تمرّدی ندارند، هر کدام کار مخصوص خود را طبق رهنمود اجرایی او درست انجام می‌دهند. (همان، ص ۲۰۰)

اوصاف انسان در قرآن و نسبت آن با امنیت

آیات فراوانی در بیان اوصاف و ویژگی‌های انسان است که برخی ستایش‌آمیز و برخی سرزنش‌گر است. مبدأ ستایش‌ها فطرت‌گرایی و منشأ نکوهش‌ها طبیعت‌گرایی انسان است؛ نه خود طبیعت یا فطرت او؛ چون این دو، قوای روح و مخلوق تکوینی خدایند. حاکمیت فطرت بر وجود، به رعایت عدالت و حفظ امانت می‌انجامد و چون انسان به اختیار خویش فطرت را حاکم کرده است، قرآن او را می‌ستاید و کار او را حسن می‌داند. حاکمیت طبیعت بر وجود به ظلم به خویشان و خیانت در امانت پایان می‌پذیرد و چون انسان به سوء اختیار خویش طبیعت را حاکم کرده است، قرآن او را نکوهش می‌کند و کار او را زشت می‌شمارد.



بنابراین همه فضایل انسانی به فطرت‌گرایی و تمام رذایل به طبیعت‌گرایی انسان باز می‌گردد. (همان، ص ۲۱۴)

گفتنی است که آیات نکوهش انسان، در واقع، هشدارها و توصیه‌هایی برای ایمنی انسان از خطرات است. شهوت و غضب و... جهت جذب منافع و دفع ضررها برای انسان سودمند است؛ ولی پیوسته با خطر همراه است. از این‌رو خداوند همواره به انسان هشدار می‌دهد که در دام آنها گرفتار نشود. مثلاً برای جذب منافع و حفظ نسل، به انسان شهوت داده است، اما او را از افراط در آن باز می‌دارد که پیامدهای بدی در پی دارد. (همان، ص ۲۱۶)

بر پایه آیه ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَرْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَوَضَّ لَنَا نُهُمَ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (سوره اسراء، آیه ۷۰) خدای کریم به انسان هم کرامت داده است و هم فضیلت. کرامت، ناظر به شرافت ذاتی شیء است که ویژه او است؛ برخلاف تفضیل که در مقایسه با غیر، معنا می‌یابد. بنابراین مقصود از فضیلت انسان، این است که هر چیزی که به مخلوقات دیگر داده شده است، بیشترش به انسان عطا شده است.

کرامت انسانی که مربوط به ویژگی‌ها و خصوصیات ذاتی آدمی است، جلوه‌هایی گوناگون دارد که قرآن کریم در جاهای مختلفی به آنها اشاره کرده است. علم به اسماء، شایستگی برای خلافت الهی، تسخیر آسمان و زمین برای انسان و بصیرت بر خویشتن از آن جمله است. در فرهنگ قرآن کریم ایمان به خداوند، وحی، نبوت، معاد و سایر دستورهای دینی سبب کرامت انسان است. (همان، ص ۲۱۷)

جلوه‌های فضیلت انسان نیز متعدد است. احسن المخلوقین، غضب قوی‌تر، توان برتر در حرکت و کاربرد انسانی آن، برتری در آفرینش آیتی - مرآتی و منفعت آن و برتری بر اثر داشتن جنبه تشریعی، از آن جمله است. (همان ص ۲۱۷ - ۲۳۸) ستاد جهل و سپاه غضب و لشکر شهوت انسان، بیش از نیروهای تهاجمی و تدافعی حیوان‌های دیگر است. لذا توانمندی اسارت همه آنها را دارد و قفسه‌های باغ وحش که اسارتگاه انواع وحوش و طیور و اقسام مارهای سمی است، گواه صادق قدرت انسان و ضعف جانوران است. راز این ستبری، نه آن است که انسان بدتر از دیگر مهاجمان حیوانی است، بلکه رمز این سیطره را باید در گنجینه نهایی و نهانی هویت او جست؛ زیرا تمام این نیروهای مهاجم، حجاب آن گوهر ثمین است، تا از گزند سارق درون و آسیب رهن بیرون مصون بماند.

خلاصه آنکه چون گوهری همتای گوهر هویت انسان، در حیوان نیست، حاجب و دربان و قفل متقن و رمزی برای او تعبیه نشده است؛ برخلاف انسان که برای پاسداشت

حرمت گنجینه گرانبهای فطری او قفل‌هایی فولادین لازم است و لازم است انسان سالک در پرتو پیوند با خداوندی که مفاتیح غیب به دست وی و مقالید آسمان و زمین در نزد او است، بتواند مفتاح دل را به دست آورد. (همان، ص ۲۲۶ - ۲۲۷)

اوصاف منفی انسان را در قرآن در سه دسته می‌توان بررسید: اوصاف طبیعی؛ اوصاف ناشی از بهره‌برداری نادرست از طبیعت انسانی و اوصاف برخاسته از سوء اختیار. اوصاف بیان‌کننده طبیعت انسان ناظر به ذم یا تقیح وجود انسان نیست؛ ولی چون این اوصاف درباره نقاط ضعف وجود آدمی است، سهل‌انگاری درباره آنها زمینه انحراف بینش‌ها و گرایش‌ها و در نتیجه انحراف رفتارها را پدید می‌آورد. بنابراین قرآن کریم انسان را به این نقاط ضعف و خصوصیات طبیعی وی آگاه می‌کند؛ مثلاً اعلام می‌دارد که انسان ضعیف آفریده شده است: ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (سوره نساء، آیه ۲۸) و این، هم به جسم او مرتبط است و هم به روح وی. (همان، ص ۲۳۹)

برخی اوصاف منفی انسان که در قرآن کریم آمده است، ریشه‌های طبیعی دارد و از انحراف تمایلات موجود در طبیعت انسان و به تعبیر دقیق‌تر، تبعیت نکردن طبیعت او از فطرت وی پدید می‌آید؛ ولی بعضی اوصاف منفی محصول مستقیم سوء اختیار انسان است و طبیعت انسانی، به خودی خود، اقتضای چنین اوصافی را ندارد. برای اوصاف دسته اول می‌توان وصف «جزوع» و «منوع» بودن را برشمرد که بر اثر انحراف صفت طبیعی «هلوع» ایجاد می‌شود. «هلوع» همان «حرص» است که ذاتا منفی نیست و می‌تواند در جهات مثبتی مانند علم صائب، عمل صالح و معنویت به کار گرفته شود و منافع دنیایی مثبت و خیرات آخرتی فراوانی برای انسان جلب و تأمین کند؛ اما اگر این گرایش انسانی بر اثر سوء تدبیر و پیروی نکردن از فطرت در مسیر دنیاخواهی و رفاه‌طلبی قرار گیرد، صفتی منفی و مذموم و عقاب‌آور است. (همان، ص ۲۴۰)؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾. (سوره معارج، آیات ۱۹ - ۲۲) برپایه این آیات، هلوع بودن جزو خلقت انسان است؛ ولی جزوع و منوع بودن، صفاتی است که بر اثر انحراف از وضعیت معتدل این وصف نفسانی به دست خود انسان ایجاد می‌شود. لذا نمازگزاران از دارندگان این اوصاف (هلوع، جزوع و منوع بودن) استثناء شده‌اند. همین وصف «هلوع» و «حرص» بر اثر سوء تدبیر، به ایجاد بخل شدید می‌انجامد که جزو اوصاف منفی و رذایل وجود آدمی و نکوهیده قرآن است: ﴿هَلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذَّا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾. (سوره اسراء، آیه ۱۰۰)

ایشان به آیات دیگری که اوصاف منفی انسان را بیان می‌کند، اشاره کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

کم ظرفیت و خودمحور: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾. (سوره فجر، آیه ۱۵)

بی صبر و نالان در مقابل سختی‌ها: ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾. (سوره معارج، آیه ۲۰)
خودخواه در برابر نعمت‌ها: ﴿فَإِذَا مَسَّ لِلْحَالِ ضَرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَيَّ عِلْمًا...﴾. (سوره زمر، آیه ۴۹) (همان، ص ۲۴۱)

ناامید: ﴿لَا يَسْتَمُّ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسْتَوْسِقُنُوطٌ﴾. (سوره فصلت، آیه ۴۹)
سرمست و ناسپاس در هنگام دستیابی به نعمت‌ها: ﴿وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَوَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ مِمَّا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾. (سوره شوری، آیه ۴۸)
مغرور: ﴿لَوْلَا ذِقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرِّهِ لَءَاءَسْتَهُ لَيَقُولُنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَنْ رَجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ﴾. (سوره فصلت، آیه ۵۰).

عجول: ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾. (سوره اسراء، آیه ۱۱)
ضعیف در مقابل طوفان غرایز: ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهْوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا﴾. (سوره بقره، آیه ۲۷-۲۸)
مجادله‌کننده: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾. (سوره كهف، آیه ۵۴)

فخور: ﴿لَوْلَا ذِقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرِّهِ لَءَاءَسْتَهُ لَيَقُولُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي أَنِّي لَفَرِحْتُ فَخُورٌ﴾. (سوره هود، آیه ۱۰)

افزون طلب و زیاده‌خواه: ﴿الْهَكْمُ التَّكَاثُرُ﴾. (سوره تکوین، آیه ۱) (همان، ص ۲۴۲)
مال‌دوست: ﴿وَأُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾. (سوره فجر، آیه ۲۰)

دنیا‌دوست: ﴿يُنَّ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهْوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنْطَرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالحَيْلِ الْمُسَوِّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْتَبِ﴾. (سوره آل عمران، آیه ۱۴)
متاع دنیا بر محور عناصر چهارگانه «جماد»، «نبات»، «حیوان» و «انسان» است و این آیه دل‌باختگی دنیامداران را به امور چهارگانه نشان می‌دهد.

اوصاف ناشی از سوء اختیار انسان اوصافی است که در خلقت طبیعت اولی او نیست؛ ولی نقاط ضعف وجودی او قابلیت ایجاد چنین وصف‌هایی را برای انسان فراهم می‌کند؛ همچون:

ناسپاسی: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾. (سوره عادیات، آیه ۶)

روی گردانی از خداوند سبحان: ﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى النَّاسِ أَعْرَضُوا وَ نَسُوا بِجَانِبِهِ﴾ (سوره اسراء، آیه ۸۳) مستقل دانستن اسباب و علل مادی: ر.ک: سوره انعام، آیات ۶۳ - ۶۴؛ سوره اعراف، آیات ۱۸۹ - ۱۹۰.

طغیانگری: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾ (سوره علق، آیات ۶ - ۷).

ستیزه جویی: ﴿فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾ (سوره نحل، آیه ۴)

انکار قیامت: ﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أَخْرُجُ حَيًّا﴾ (سوره مریم، آیه ۶۶)

مکر در آیات الهی: ﴿لَا إِذِ الْقُلُوبِ أَلْفَاكٌ مَّنْ بَعْدَ صُرَّاتٍ مَّا تَدَّبَّرَ مَكْرًا إِذْ أَتَىٰ أُمَّةً مِّنْهُمْ مَّرْكَبٌ فَأَخْرَجَهُمْ مِّنْ دُونِ آلِهَتِهِمْ﴾ (سوره یونس، آیه ۲۱)

ستمگری: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾ (سوره ابراهیم، آیه ۳۴)

نقض عهد الهی: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ لِيَكُمُ يَبْنَىٰ ءَادَمَ أَنْ لَّعْبُدُونَا الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (سوره یس، آیه ۶۰) (همان، ص ۲۴۳)

توجه‌گری: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ (سوره قیامت، آیات ۱۴ - ۱۵)

بصیرت انسان به تمام عقاید، اخلاق و اعمال خود از اوصاف مثبت انسانی است؛ لیکن توجه‌گری و دسیسه کردن یا مغالطه‌خواهی از صفات مذموم او است.

غفلت: ﴿تَوَلَّىٰ رَجَبًا لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۱)

ردیف	نیروی محرک انسان		وجوه امنیتی
۱	فطرت	علوم فطری: علوم میزبان	کلیات علم امنیت
		گرایش فطری	فرصت‌های
		تنفر از نقص و شرک	پیش روی انسان برای ایمن‌سازی
		کمال نامحدود و توحید	فرصت‌های پیش روی انسان برای ایمن‌سازی
۲	طبیعت	اوصاف نکوهیده انسان: در سه بخش زیر قابل ترسیم است:	این اوصاف سه گانه منشأ آسیب و تهدیدهای مختلف است:

	اوصاف ناشی از استفاده نادرست از طبیعت انسانی	اوصاف ناشی از سوء اختیار انسان	اوصاف بیان‌کننده طبیعت انسان
	مثل: جزوع/ منوع کم‌ظرفیت و خودمحور/ بی صبر و نالان در مقابل سختی‌ها/ خودخواه در برابر نعمت‌ها/ ناامید/ سرمست و ناسپاس به هنگام نعمت/ مغرور/ عجزول/ ضعیف در برابر غرایز مجادله‌کننده/ فخور افزون‌طلب/ مال‌دوست/ دنیادوست	مثل: ناسپاس بودن روی‌گردان از خدا مستقل دانستن اسباب و علل مادی طغیانگر(ستیزه جو، انکار قیامت، مکر نسبت به آیات الهی، تقض عهد الهی) توجیه‌گری غفلت	مثل: ضعف خلقت انسان
			منشأ ناامنی‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، زیست محیطی، خانوادگی، روانی و

جدول ساختار وجود انسان و ابعاد امنیتی آن

منشأ اوصاف نکوهیده انسان، یا جهل علمی است یا جهالت عملی. جهل علمی او بر اثر سلطنت خیال و وهم او است و جهالت عملی وی بر اثر سیطره شهوت و غضب. (همان، ص ۲۴۳)

ردیف	منشأ اوصاف نکوهیده انسان	منشأ جهل و جهالت	وجوه امنیتی
۱	جهل علمی	سلطنت خیال و وهم	ناامنی/ امنیت سکولاریستی/
۲	جهالت عملی	سیطره شهوت	ناامنی/ اباحی‌گری
		سیطره غضب	ناامنی/ امنیت طاغوتی/ ماکیاولیستی/ تنازعی

منشأ اوصاف نکوهیده انسان و وجوه امنیتی آن

اما حضور بینش و تمایلات در بسترسازی برای عمل، چند صورت دارد: گاهی علوم و تمایلات، هر دو در زمینه‌سازی عملی برای انسان نقش اصلی را ایفا می‌کند و زمانی نقش اصلی برعهده علوم است و تمایلات به تبع آن اثر می‌گذارد و گاه، نقش اصلی را تمایلات او بازی می‌کند و بینش‌ها نقش فرعی دارد. (ر.ک: همان، ص ۳۲۷) به صورت طبیعی و در حالت عادی که زمام کارهای انسان به دست خود او است، نقش بینش در تصمیم‌گیری بیشتر است و تمایلات نیز با آن همراهی می‌کند؛ ولی اگر انسان مجذوب شد و زمام از کف خویش داد و به دست غیر سپرد، نقش تمایلات در تصمیم‌گیری او چشم‌گیرتر شده، بینش نیز آن را همراهی می‌کند. حال، اگر این جذبه‌ای که انسان را به سوی خود می‌کشد، جذبۀ ولایت الهی باشد، مسلماً تمایلات فطری و محکّمات جذب و دفع، بسترسازی تصمیم را برعهده خواهد داشت و اگر این جذبه، نمود ولایت شیطان باشد، تمایلات طبیعی متشابه، پشتوانه قوه کنش در تصمیم‌گیری می‌شود و جهل علمی و جهالت عملی، انسان را به وادی گمراهی می‌برد. (همان، ص ۳۲۷)

درنگ در آثار آیت الله جوادی آملی نشان می‌دهد که پایه بحث انسان‌شناسی ایشان آموزه تعدد انواع برای انسان، به اتکای اصل حرکت جوهری است. ایشان قائل است: «انواع فراوانی تحت نوع انسان مندرج اند، و چون تحوّل انسان جوهری است، یعنی لُبْس بعد از لُبْس است، نه خَلْع لُبْس، بنابراین، انسان متحوّل در جوهر، هر چه از موادّ و صور، و اجناس و فصول به همراه خود داشته و دارد، هم‌اکنون چیزی هم بر آن می‌افزاید.» (تفسیر موضوعی، «فطرت در قرآن»، ج ۱۲، ص ۵۶) ایشان، با نظر به قوای انسان، چهار نوع انسان را معرفی می‌کند. به نظر معظم له، به لحاظ آفرینش، غیر از عقل، سه نیروی دیگر هم در انسان وجود دارد: شهوت، غضب و وهم و شیطنت. بنابراین ما در کنار عقل از سه نفس دیگر هم برخورداریم: نفس بهیمی و حیوانی، نفس سبّعی و نفس شیطانی. از این رو با توجه به نوع تربیت، انسان‌های مختلفی شکل می‌گیرند.

یک انسان، انسانی است که زمامش در دست قوه شهوی و حیوانی است و دیگر قوا در خدمت این قوه قرار می‌گیرند. این انسان به لحاظ وجودی به حیوانی مانند خوک، تبدیل می‌شود. خوک، تمام همتش در زندگی صرف خوردن و خوابیدن و تأمین نیازهای حیوانی است.

دسته دوم انسان‌هایی است که پیوسته به دنبال خشنوت و صدمه زدن به دیگران‌اند. در این

انسان‌ها قوه سبعی، ریاست وجود را برعهده می‌گیرد و قوای دیگر هم به خدمت این قوه درمی‌آیند. این دسته از انسان‌ها اگر از عقل هم استفاده می‌کنند، برای این است که بتوانند به طرف مقابل آسیب بیشتری برسانند. اینها انسان‌های درنده‌خو، مانند گرگ می‌شوند. دسته سوم انسان‌هایی است که قوه شیطنت بر آنها حاکم می‌شود و قوای دیگر در خدمت این قوه قرار می‌گیرند که می‌شود انسان شیطانی.

به لحاظ فلسفی، انسان نوع اخیر و نوع الأنواع است؛ اما در حکمت متعالیه، انسان نوع متوسط است، نه نوع الأنواع. تحت حقیقت انسان که نوع متوسط است، انواع فراوانی وجود دارد: برخی انسان‌ها در جهت فرشته شدن، بعضی در سمت بهیمه شدن، برخی در جهت سبع شدن و بعضی در سمت شیطان شدن حرکت می‌کنند. (تسنیم، ج ۸، ص ۴۳۴)

البته انسان در حرکتهای یادشده، فطرت و خاصیت اولیه انسانیت را از دست نمی‌دهد تا این نوع به طور کون و فساد تبدیل به نوع هم عرض شود؛ بلکه با حفظ صورت نوعیه انسان به سمت نوعی جدید حرکت می‌کند. این نوع جدید، صورت نوعی جدیدی روی صورت نوعی اولی است. پس آن نوع نخست اکنون مستور شده است. کسی که به سمت بهیمیت و سبعیت حرکت می‌کند، انسانیتی را که می‌توانست شکوفا شود، زنده به گور کرده و روی قبر آن ایستاده است: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾. (سوره شمس، آیه ۱۰) انسان دارای شهوت، غضب، عقل و قوای دیگری است. اگر انسان در یک سمت کامل شود، آن قوه تکامل یافته، صورت نوعیه او شده، سایر قوا به اسارت این قوه متکامل درمی‌آیند؛ چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «کم من عقلٍ أسیرٍ تحت هوی امیر». (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱، بند ۳)؛ یعنی اگر انسان در جهاد درونی شکست خورد، هوای او امیر و عقل وی اسیر می‌شود. هوا و هوس به امارت رسیده، عقل را زیر پا می‌گذارند. (تسنیم، ج ۸، ص ۴۳۷)

بنابراین چهار نوع انسان داریم: انسان حیوان‌صفت، انسان درنده‌خو، انسان شیطان‌صفت و انسان عاقل فرشته‌خو که نوع مطلوب است. هر کدام از اینها یک مدل امنیتی دارند؛ یعنی به تعداد این انسان‌ها، مدل امنیتی داریم. بعضی از امنیت‌ها حیوانی است؛ یعنی تمام تلاش‌های امنیتی مصروف تأمین امنیت جسم انسان می‌شود. برخی از امنیت‌ها شیطانی است. و بعضی دیگر امنیت‌های سبعی است.

از الگوهای ترکیبی نیز می‌توان سخن گفت؛ ولی چون نگارنده در آثار ایشان مشاهده

نکرده است، از ذکر آن صرف نظر می‌کند. امام خمینی از الگوهای ترکیبی صحبت کرده است. (شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۴۹؛ مطالعات راهبردی، ش ۵۰) آیت الله جوادی می‌گویند: امام خمینی درباره تعین ملکات نفسانی در شرح اسفار ملاصدرا، شرح جنود عقل و جهل، شرح چهل حدیث و برخی آثار دیگر در مقام اثبات موضوع برآمده و چنین آورده‌اند: صورت انسانی در عالم آخرت که یوم بروزِ صُورِ غیبیه و ملکات نفسانیه است، به طور کلی از هشت صورت خارج نیست. پس معلوم می‌شود که صورت انسانی یکی از این هشت صورت است و بقیه صورت غیر انسان است. (شرح جنود عقل و جهل، ص ۲۸۳ - ۲۸۴) امام معتقد است که مشرکان و ملحدان و همه آنان که در مقابل تعالیم انبیا ایستاده‌اند و با آنان مبارزه کرده‌اند، چون دارای اعمال پلیدی هستند، به صورت انسان محشور نخواهند شد؛ چون قلبشان از فطرت الهیه خارج و از نقطه مرکزی کمال، متمایل و از بحبوحه نور و جمال منحرف و به انیت خود و دنیا و زخارف آن مصروف است. از این جهت با سیرت و صورت انسانی محشور نمی‌گردد و به صورت یکی از حیوانات محشور می‌شود. (شرح چهل حدیث، ص ۵۳۱ - ۵۳۲؛ حق و تکلیف در اسلام، ص ۲۰۹) بنابراین تنها یک نوع امنیت، امنیت حقیقی است؛ امنیت انسان به عنوان موجودی عقلانی.

عقل آن قوه‌ای است که به ما می‌گوید علاوه بر امنیت جسم، باید به امنیت روح هم پرداخت. بر اساس آموزه‌های عقل، انسان باید روح خودش نیز پرورد؛ زیرا «العقل ما عبد به الرحمن». (الکافی، ج ۱، حدیث ۳)؛ عقل آن چیزی است که ما به کمک او خدا را عبادت می‌کنیم. برای همین در تعریف و تعبیر آیت الله جوادی آملی و دیگر حکمای حکمت متعالیه، دین به کمک عقل آمده است. دین آمده است تا قوه شهوانی، قوه سبعی و قوه شیطنت انسان را کنترل کند. چون آن سه قوه برای اصل بقای انسان ضرورت دارد، اما به شرط اینکه آنها تحت تدبیر و ریاست عقل باشند. ما به قوه حیوانی احتیاج داریم، زیرا نیازهای حیوانی داریم. به قوه غضبیه نیز محتاجیم، برای اینکه در برابر دشمنان از خود دفاع کنیم. به قوه وهمیه هم نیازمندیم؛ برای اینکه فریب شیطان را نخوریم. بنابراین همه اینها برای بقای انسان لازم‌اند، ولی به شرط اینکه تحت تدبیر عقل قرار گیرند. دین برای محدود کردن و کنترل این سه قوه و کمک به عقل آمده است. خیال و وهم و شیطنت در بخش

اندیشه و عقل و شهوت و غضب در بخش انگیزه دخالت کرده، به تولید ناامنی می‌پردازند. (تفسیر انسان به انسان، ص ۵۱)

انسان عاقل، انسانی است که در برابر تهدیداتی که بقای اخرویش را به خطر می‌اندازند، خودش را حفاظت می‌کند. چنین انسانی انسان متعالی می‌شود. انسان متدانیه و متعارف، اگر عاقل هم باشد، عقلش محدود به دنیا است؛ یعنی در همان سه قوه محصور است؛ زیرا انسانی هم که از آن سه قوه استفاده می‌کند، عاقل است؛ ولی تفاوتش با انسان عاقل متعالی و متدین این است که عقلش ریاست وجودش را بر عهده ندارد؛ بلکه عقل او تحت تأثیر آن سه نیرو قرار گرفته است. عقل گرفتار تعلق شده است: تعلق شیطانی یا تعلق درنده‌خویی یا تعلق شهوانی. بر این اساس در حکمت متعالیه گفته می‌شود که انسان باید با چنگزدن به معارف الهی بکوشد که خودش را در مسیر تعالی قرار بدهد.

منابع تأمین امنیت برای انسان عاقل در وهله نخست، منابع نرم و پس از آن ابزارهای سخت خواهد بود. تولید امنیت نرم از طریق جهاد اکبر است. اولین قدم، «بِقظه» و بیداری است. انسان خوابیده، نه می‌ایستد و نه می‌رود. در جنگ درون که راه «فرار» و «سازش» بسته است، نتیجه‌گیری و جهاد اکبر، یا پیروزی است یا اسارت یا شهادت، و از این رو نتیجه جهاد اکبر در اولیای خدا پیروزی عقل است، و در کافران، منافقان و مؤمنان فاسق، اسارت عقل، و در مؤمنان متوسط عادل، شهادت عقل؛ یعنی، انسان مؤمن متوسط تا آخر عمر در معرکه جهاد اکبر بین زد و خورد به سر می‌برد، نه اسیر می‌شود و نه امیر و در همین حال می‌میرد. چنین مرگی در جهاد اکبر که نه به اسارت انجامد و نه به امارت، به نحو شهادت خواهد بود، و شاید برخی از تعبیرهای روایی که مرگ مؤمن را در بستر شهادت می‌داند، ناظر به همین معنا باشد. (تسلیم، ج ۲، ص ۲۵۹)

همانطور که ملاحظه می‌شود، نزاع اصلی میان الگوی امنیتی متعالیه و غیر آن در این است که در اولی افق تهدیدات وسیع‌تر و فراگیرتر از دومی است. در نگرش امنیتی آیت الله جوادی آملی، هر آنچه بقای ابدی انسان را به خطر اندازد، تهدید تلقی می‌شود؛ درحالی که در الگوی متدانیه و متعارف، اموری که بقای دنیوی و این جهانی انسان را به خطر اندازد، تهدید تلقی می‌شود. بدیهی است که همین مسئله باعث تمایز این الگوها در حوزه تهدیدشناسی است.

ردیف	انواع انسان	قوه رئیس	جهت گیری ها و رسالت ها	نسبت انسان ها به یکدیگر	وجوه و پیامدهای امنیتی
۱	عاقل	عاقله	الهی، انسانی، خیرخواه، غیرخواه، عدالت‌گرا	برادری: انما المؤمنون اخوه / اشداء علی الکفار، رحماء بینهم	مکتب امنیتی: متعالیه / موضوع امنیت: تأمین بقای ابدی انسان / کارگزاران امنیت: رهبران الهی و مؤمنین / غایت امنیت: قرب الهی / منابع امنیت: دستورات الهی، اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله) و امکانات مادی / مرجع امنیت: اسلام
۲	درنده خو	غضبیه / سبعیه	غیرالهی، غیر انسانی، خودخواه، ظالمانه و سلطه‌گرا	درنده‌گی: هر انسان گرگ انسان دیگر است: اگر ندردی تو را می‌درند.	مکتب امنیتی: متدانیه / موضوع امنیت: چگونگی سلطه بر دیگران / کارگزاران امنیت: ظالمان / غایت امنیت: دنیوی / منابع امنیت: نظامی و ایدئولوژی‌های انسانی / مرجع امنیت: حاکمان
۳	شیطان صفت	وهمیه	ضدالهی، ضد انسانی، خودخواه و مکار	فربکاری: هر انسان شیطان انسان دیگر است: اگر دیگران را فریب ندهی، تو را فریب می‌دهند.	مکتب امنیتی: متعارف یا متدانی / موضوع امنیت: فریب دیگران / کارگزاران امنیت: نیروهای سیاسی و فرهنگی / غایت امنیت: دنیوی / منابع امنیت: فرهنگی، ایدئولوژی‌های انسانی و ادیان تحریف شده / مرجع امنیت: حاکمان
۴	حیوان صفت	شهوویه / بهیمیه	لذت‌گرا، خودخواه،	کام جویی: همه چیز ابزار و منبع تأمین لذت انسان است.	مکتب امنیتی: متعارف / موضوع امنیت: تأمین رفاه و لذت اعضای جامعه / کارگزاران امنیت: همه اعضای جامعه / غایت امنیت: لذت / منابع امنیت: اقتصادی / مرجع امنیت: فرد (انیدودوآلیسم)

وجوه و ابعاد امنیتی انسان شناسی آیت الله جوادی آملی

جمع بندی

حکمت متعالیه از ظرفیتهای خوبی برای ورود به عرصه علوم انسانی و از جمله مطالعات امنیتی برخوردار است. در مقاله حاضر با تمرکز بر بحث انسان‌شناسی آیت الله جوادی آملی، دلالت‌های امنیتی این انسان‌شناسی نشان داده شد. این بحث از یک سو مبتنی بر این مبنا بود که براساس مبانی حکمت متعالیه تمام موجودات بر طبع خاصی آفریده شده‌اند و بیش از یک نوع ندارند؛ بر خلاف انسان که دارای انواع است و طبعی جز مختاریت ندارد. بر اساس این الگو، انسان یا جهت‌گیری الهی دارد و در نتیجه تعالی جو است و یا جهت‌گیری غیر الهی دارد و در نتیجه باورها، گرایش‌ها و رفتارهایش ممکن است عرفی یا متدانیه شود. بر این پایه، در حوزه الگوها و مکاتب امنیتی نیز سه الگو قابل استنباط است:

اول، الگو و مکتب امنیتی متعالی، که «بقای ابدی» انسان در کانون توجه آن است و این بقای ابدی جز در «لقا» و «قرب الهی» تحقق نمی‌یابد.

دوم، الگو و مکتب امنیتی متعارف، که بقای دنیوی انسان در کانون توجه آن نشسته است، بدون اینکه با اهل حق به دشمنی برخیزد.

سوم، الگو و مکتب امنیتی متدانیه، که اصالت را به دنیا می‌دهد و در وضعیت جنگ و دشمنی با اهل حق قرار می‌گیرد.

البته، نوع باورها، گرایش‌ها و رفتارها در این الگو باعث تولید نظریه‌های مختلفی می‌شود. نکته جالب توجه این است که در عمده این نظریات، نظر به مبانی مطرح شده، اساسا بقای دنیوی تمام انسان‌ها نیز مد نظر نیست؛ بلکه بقای برخی نژادها، گروه‌ها، افراد، دولت‌ها و ملت‌ها مطرح است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. امام خمینی (۱۳۷۷هـ ش)، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳. امام خمینی (۱۳۷۸هـ ش)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. ایمانوئل کانت (۱۳۸۰هـ ش)، صلح پایدار، مترجم و مقدمه نویس: محمد صبوری، تهران: به باوران.
۵. توماس هابز، لویاتان، ویرایش و مقدمه از سی بی. مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۶. کلینی (۱۳۶۵هـ ش)، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۷. جمعی از مولفان (۱۳۸۱هـ ش)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه: اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. راضی تبار، صدیقه (۱۳۸۲هـ ش)، بازخوانی لویاتان، فصلنامه راهبرد، ش ۳۰.
۹. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۷هـ ش)، انتظار بشر از دین، قم: نشر اسراء.
۱۰. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر تسنیم، مجلدات مختلف، قم: نشر اسراء، نسخه های نرم افزار مذکور.
۱۱. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۴هـ ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، حیات حقیقی انسان در قرآن، ج ۱۵، قم: نشر اسراء.
۱۲. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۱هـ ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، صورت و سیرت انسان در قرآن، ج ۱۴، قم: نشر اسراء.
۱۳. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۷۹هـ ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، مراحل اخلاق در قرآن، ج ۱۱، قم: نشر اسراء.
۱۴. جوادی آملی عبد الله (۱۳۸۶هـ ش)، شریعت در آئینه معرفت، قم: نشر اسراء.
۱۵. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۸هـ ش)، نسیم اندیشه، دفتر اول، قم، نشر اسراء.
۱۶. جوادی آملی عبد الله (۱۳۸۴هـ ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، فطرت در قرآن، ج ۱۲، قم: نشر اسراء.

۱۷. جوادی آملی عبد الله (۱۳۸۳هـ ش)، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، قم: نشر اسراء.
۱۸. جوادی آملی عبد الله (۱۳۸۷هـ ش)، فلسفه صلوا، ج ۱ و ۲، قم: نشر اسراء.
۱۹. عبد الله خانی، علی (۱۳۸۹هـ ش)، نظریه های امنیت، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
۲۰. محمودی، علی (۱۳۸۴هـ ش)، فلسفه سیاسی کانت: اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، تهران: نگاه معاصر.
۲۱. کامپانی، هرمس (۱۳۸۲هـ ش)، فلسفه سیاست.
۲۲. نصری، قدیر (۱۳۸۱هـ ش)، تاملی معرفت شناختی بر فلسفه سیاسی هابز و معنا و مبنای قدرت و امنیت در آن، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، خرداد و تیر.
۲۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۰ و ۵۸.
۲۴. لک زایی، نجف (۱۳۹۰هـ ش)، امنیت از دیدگاه آیت الله جوادی آملی، مجله اسراء، سال سوم، شماره سوم، پیاپی هفتم.
۲۵. لک زایی، نجف (۱۳۸۹هـ ش)، کاربردهای امنیتی انسان شناسی حکمت متعالیه، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۰.
۲۶. لک زایی، نجف (۱۳۸۹هـ ش)، فلسفه امنیت از دیدگاه امام خمینی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴۹.
۲۷. نرم افزار حدیث ولایت (مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری)، قم: تهیه شده در مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی و دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی)، بی تا.
۲۸. نرم افزار مجموعه آثار آیت الله جوادی آملی (۱۳۸۹هـ ش)، قم: اسراء.